

زنان، تقسیم قدرت و حل منازعه: ارزیابی جهانی

کریستین بل*

برگردان: محمدسالم ناجی**

چکیده

از سال ۱۹۹۰ به این طرف برای صلح‌سازی و حل منازعات داخلی کشورها تقریباً رویه فراگیر در پیش گرفته شده است که بر اساس آن، طرف‌های درگیر منازعه، تقسیم قدرت را به عنوان راه‌حل در نظر می‌گیرند. تمرکز این مقاله روی تقسیم قدرت سیاسی است. بر اساس استدلال این مقاله، کارکردهای توافق‌نامه‌های صلح در عرصه تقسیم قدرت سیاسی به سه دسته تقسیم می‌شوند: الگوی تقسیم قومی قدرت، دادن نمایندگی منصفانه به اقلیت‌ها در رژیم‌های خودگردان و مدیریت انتقالی. در هریک از این رهیافت‌های تقسیم قدرت برای شمولیت و برابری زنان، فرصت‌ها و چالش‌هایی به همراه دارد. هدف تحلیلی این مقاله آگاهی‌بخشی به زنان در راستای مشارکت در تقسیم قدرت و اجرایی کردن آن در دولت‌های شکننده و منازعه‌دیده است. در این مقاله، تلاش صورت گرفته است که به جنبه‌های مهم ادبیات تقسیم قدرت با استفاده از داده‌های توافق‌نامه‌های صلح و مطالعه موردی بپردازد.

کلیدواژه‌ها: زنان، تقسیم قدرت، حل منازعه، چالش‌ها و فرصت‌ها.

* کریستین بل، پروفیسور حقوق اساسی در دانشگاه ادینبورگ، مدیر آکادمی عدالت جهانی و عضو آکادمی بریتانیا.
** محمدسالم ناجی نویسنده و پژوهش‌گر در کابل.

۱. مقدمه

برای حل منازعات خشونت‌بار درون‌کشوری لازم می‌شود که از ترتیبات تقسیم قدرت در حوزه‌های سیاسی، جغرافیایی، نظامی و اقتصادی استفاده شود (Bell, 2008: 105-123). این موافقت‌نامه‌ها در پاسخ به رقابت بر سر قدرت، قلمرو و استفاده از قوه قهریه است تا نقشه‌ای برای کسب و مدیریت قدرت سیاسی استفاده شود. بر اساس این نقشه‌ها، نخبگان سیاسی و نظامی رقیب وارد ساختار سیاسی، حقوقی و نظامی دولت می‌شوند. این ترتیبات معمولاً پیچیده، چندلایه و بین‌المللی‌سازی شده است. ترتیبات تقسیم قدرت در فرایند صلح بازتاب‌دهنده موازنه در میدان نبرد است تا بازتاب حسن نیت (Wolff, 2011: 1777-1802).

ادبیات معاصر در عرصه تقسیم قدرت سیاسی به طور قابل ملاحظه‌ای پیشرفت کرده است. در این حوزه، دو مجموعه نظریات وجود دارد که هر دو به تقسیم قدرت به عنوان ابزار حل منازعه نگاه می‌کنند. دیدگاه اول اجتماع‌گرایانه یا انجمنی است و دیدگاه دوم کمیت‌گرایانه. برای فهم دیدگاه اول، برای اشکال مختلف تقسیم قدرت هم رهیافت نظری و هم رهیافت عملی با مطالعه موردی اشاره می‌شود (Lijphart, 1977: 25-52 and O'Leary, 2005: 3-43). بر اساس این رهیافت، به تقسیم قدرت به عنوان یک کار شیوه حل تعارض قومی استفاده می‌شود. تمرکز این رهیافت به منازعه و فرایند صلح بوسنی-هرزه‌گوین، بوروندی، قبرس، لبنان و ایرلند شمالی است که در آن به مزایای اجتماع‌گرایی^۱ یا رهیافت انجمنی در برابر مرکزگرایی در حل منازعات و پیچیدگی‌های ترتیبات معاصر تقسیم قدرت اشاره می‌شود. رهیافت اجتماع‌گرایانه از این ناحیه مورد انتقاد قرار می‌گیرد که غیر مؤثر و دیدگاه غیر لیبرالی دارد و به سیاست هویت جان دوباره می‌بخشد.

نظریات دوم از دسته تحلیل کمی مسئله است که از منظر آن به تقسیم قدرت به عنوان مکانیسم حل منازعه با دیدگاه کاملاً متفاوت نگاه می‌کند و این پرسش را به میان می‌آورد که تقسیم قدرت چه وقت و چگونه می‌تواند در برقراری صلح کمک نماید؟ در چه شرایطی باید تقسیم قدرت در توافق‌نامه صلح گنجانیده شود و در کدام حالات تقسیم قدرت می‌تواند راه‌حل باثبات به شمار برود؟ (Bethke, 2007 & Harzell and Hoddie, 2012: 1-13). تحلیل‌های کمی بعضاً به نتایج متعارض منجر می‌شود که این امر بستگی به شرایطی دارد که در باب تقسیم قدرت مدنظر گرفته می‌شود.

هر دو دیدگاه کاربردی هستند؛ زیرا می‌توانند زمینه تطبیق تقسیم قدرت را مهیا نمایند؛ اما هیچ‌کدام آن‌ها مسئله جندر و شمولیت زنان را در فرایند تقسیم قدرت به شکل مناسب مدنظر نگرفته‌اند

1. Consociationalism.

(Wheatley, 2005; McCrudden and O'Leary, 2013). در ادبیات تقسیم انجمنی قدرت جایگاهی برای زنان در نظر گرفته شده است؛ اما بسیار محدود است. به عنوان نمونه: قضایای ایرلند شمالی و بوسنی از این دست به شمار می‌روند (Byrne and McCulloch, 2012: 565-80). فمینیست‌ها منتقدان نظریه تقسیم قدرت هستند که زنان در حاشیه قرار دارند. این انتقادات فمینیست‌ها و لیبرال‌ها از رهیافت انجمنی تقسیم قدرت، بازتاب گسترده داشته است؛ زیرا این انتقادات بیش‌تر از تجربه زنان در جوامع پسمانزعه نشأت گرفته است تا انتقادات نظری. رهیافت کمی حتی بسیار محدود به مسئله جندر توجه دارد. در این رهیافت، اتحاد نخبگان به عنوان جعبه سیاه توافق صلح تلقی می‌شود و در این رهیافت تلاش صورت می‌گیرد که تقسیم قدرت به‌گونه‌ای صورت بگیرد که نهادهای حقوق بشری در محدودیت باقی بمانند؛ زیرا با وجود چنین نهادهای آزاد، گروه‌های ضعیف می‌توانند دارندگان قدرت را به چالش بکشند. گذشت زمان ثابت نموده است به هر میزانی که ترتیبات به صورت فراگیر و جامع تقسیم قدرت را پیش‌بینی کرده باشد، به همان میزان ثبات و آرامش به همراه داشته است (Gates et al, 2016: 512-526).

۲. تقسیم قدرت بر اساس کارکرد: تحلیل سطح متوسط

این مقاله بر آن است که معنای ضمنی تقسیم قدرت را در عرصه مشارکت زنان و آجندای تغییر بررسی نماید و از روش‌شناسی استفاده نموده است تا میان مشارکت زنان و تغییر پل بزند. در این‌جا موافقت‌نامه‌های صلح که پس از ۱۹۹۰ الی ۲۰۱۶ در مورد تقسیم قدرت سیاسی منعقد شده‌اند، به شکل کیفی و مفهومی مورد تحلیل قرار گرفته است (www.peaceagreements.org). از این داده‌ها در باب این پرسش‌ها که چرا، چه وقت و چگونه تقسیم قدرت سیاسی در فرایند صلح استفاده شده است، به کار گرفته می‌شود. داده‌ها نشانگر آن است که تفاوت مهم کارکردی در باب این‌که چگونه و چه وقت زنان وارد فرایندهای صلح شود، وجود دارد. در مجموع این موافقت‌نامه‌ها در باب تعریف موافقت‌نامه نیز دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد؛ زیرا موافقت‌نامه‌های ماقبل مذاکرات، چهارچوب‌ها، توافق‌نامه‌های فرعی یا جامع صلح و اجرایی‌سازی موافقت‌نامه‌ها نیز در این میان درج شده‌اند. برای ۱۵۲ روند صلح در حدود ۱۵۲۱ موافقت‌نامه وجود دارد. هریک از این موافقت‌نامه‌ها، مسائل مختلفی را از جمله تقسیم قدرت سیاسی و سطح این تقسیم در حکومت موردنظر در خود جا داده‌اند. تقسیم قدرت سیاسی دربردارنده بخش‌های فرعی مانند ائتلاف در بخش اجرایی، دستگاه تقنینی تناسبی، وتوی متقابل، خودمختاری منطقه‌ای (در تقسیم قدرت جغرافیایی و تقسیم قدرت اقتصادی) است. علاوه بر این‌ها، مسئله بین‌المللی سازی تقسیم قدرت سیاسی نیز گاهی مطرح می‌شود؛ زیرا وقتی مسئله

تقسیم قدرت سیاسی با بن‌بست روبه‌رو شود و بازیگران بین‌المللی در شکستن بن‌بست نقش سازنده بازی نمایند، می‌توان آن روند را بین‌المللی‌سازی شده خواند. هرچند این مقاله بر اساس رهیافت کمی نگارش یافته است؛ اما از همان ابتدا این مسئله کیفی نیز مدنظر بوده است که در تقسیم قدرت سیاسی موضوع جندر نیز از نظر دور انداخته نشود.

۳. سه گونه کارکردی تقسیم قدرت سیاسی

زمانی که بحث در مورد مدل‌های تقسیم قدرت صورت می‌گیرد، این پرسش‌ها مطرح می‌شود که تقسیم قدرت سیاسی چگونه و چه زمانی می‌تواند در روند صلح نقش بازی کند؟ با مطرح شدن این پرسش‌ها دقیقاً بحث گونه‌شناسی مطرح می‌شود. در توافق‌نامه‌های صلح سه گونه کارکردی تقسیم قدرت سیاسی مطرح است. گونه اول آن تقسیم قومی قدرت میان گروه‌های قومی است که در قلب منازعه قرار دارند. گونه دوم ترتیبات تقسیم قدرت به گونه‌ای است که بخشی از قدرت به بومیان (محلات) واگذار می‌شود و یا به آن‌ها و منطقه‌شان خودمختاری داده می‌شود که بر اساس آن برای اقلیت‌های ملی یا بومیان، واحد جدید فروملی تأسیس می‌شود. گونه سوم تقسیم قدرت انتقالی بر اساس تشکیل اداره موقت است تا زمینه انتخابات، قانون اساسی جدید و ساختار جدید دولت فراهم شود.

این سه گونه تقسیم قدرت در واقع بازتاب‌دهنده نوعیت منازعه است. تقسیم قدرت بر اساس هویت قومی، زاده منازعات هویتی در اروپا است. گونه تقسیم قدرت که در آن اداره موقت-انتقالی ایجاد می‌شود، ریشه در منازعات آفریقا دارد و اخیراً خاورمیانه نیز از این مدل استفاده می‌کند؛ زیرا در این منطقه نیز با استفاده از سیاست هویتی بر وضعیت غیر دموکراتیک سرپوش گذاشته می‌شود؛ اما تقسیم قدرت انتقالی برای گذار به دموکراسی استفاده می‌شود. تقسیم قدرت بر اساس الگوی خودمختاری ناشی از منازعات با بومیان در آسیا، امریکای مرکزی و جنوبی است.

این سه گونه الگوی تقسیم قدرت در عرصه مشارکت زنان و مسئله برابری جنسیتی، چالش‌ها و فرصت‌های کاملاً متفاوتی به همراه دارد؛ علاوه بر انتقاداتی که در قبال این گونه‌های تقسیم قدرت وجود دارد. زنان برای این‌که در ترتیبات تقسیم قدرت سیاسی حضور داشته باشند، نیازمند آن‌اند که راهبرد مشخص در پیش بگیرند تا آن‌ها را قادر به مشارکت نماید. ترتیبات تقسیم قدرت نتیجه اجتناب‌ناپذیر مذاکرات میان نخبگان سیاسی و نظامی برای ختم منازعه است. ختم منازعه در کشورهای شکننده اولین قدم در راستای بهبود وضعیت زندگی زنان است؛ زیرا با وجود منازعه، توسعه و برابری میسر نخواهد شد.

۴. چالش‌ها و فرصت‌های تقسیم قدرت بر اساس الگوی قومی

اولین مدل تقسیم قدرت، توافق و تراضی گروه‌های قومی است که بر اساس کارشيوه‌های انجمنی استوار می‌شود و حکومت بر اساس توافق گروه‌های قومی و درون‌قومی شکل می‌گیرد و در آن برابری سیاسی مطرح است. این مدل تقسیم قدرت در جایی مناسب است که ریشهٔ منازعه در آن‌جا سیاست هویت (قومیت) باشد و هر گروه قومی در تلاش این باشد که حکومت را به دست بیاورد حتی به قیمت ضرر به سایر گروه‌های قومی. برای خاتمه بخشیدن به منازعه در چنین وضعیتی، برابری گروه‌ها و افراد یک ضرورت انکارناپذیر است تا دولتی شکل بگیرد که در آن تمامی هویت‌های قابل لمس حضور داشته باشند. مهم‌ترین مثال فرایند صلح که در آن تقسیم قدرت بر اساس الگوی قومی صورت گرفته، عبارتند از ایرلند شمالی، بوسنی-هرزگوین، برونودی، لبنان، مقدونیه و جزایر کومور. در قبرس و کوزوو نیز تلاش‌هایی صورت گرفته که منازعات را بر اساس این الگو خاتمه بخشند؛ اما بی‌نتیجه باقی مانده است (www.hri.org). در تمامی این موارد تقسیم قدرت سیاسی برای مدت نامعین در نظر گرفته شده است و هیچ یادی از موقتی بودن این ترتیبات نشده است. بعضاً این مدل تقسیم قدرت به بازنگری ضرورت پیدا کردند؛ اما در مجموع، تقسیم قدرت در نفس خود به عنوان یک توافق سیاسی تلقی شدند تا مکانیسم برای توافق سیاسی. تقسیم قدرت در نهادهای سازی دولت جدید جاری شد که هدف آن توافق و رضایت اقلیت‌های ملی برای خاتمه بخشیدن به منازعه بود.

این ترتیبات در وضعیتی اتخاذ می‌شود که در آن شرایط مطلوب نباشد و هدف اصلی چنین ترتیباتی ختم جنگ است. معنای ضمنی نظریهٔ تغییر این است که وقتی گروه‌های قومی در نهادهای حکومتی حضور پیدا می‌کنند، آن‌ها انگیزهٔ کم‌تری برای خشونت‌ورزی دارند و گروه‌های رقیب دست در دست هم می‌دهند تا حکومت تشکیل دهند. گروه‌های رقیب که برای کسب قدرت مبارزه می‌کنند، در ذیل گروه‌های شورشی طبقه‌بندی نمی‌شوند که راه‌حل موقتی برای آن‌ها پاسخ‌گو باشد؛ بلکه آن‌ها نمایندگان گروه‌های قومی در جامعهٔ متکثر است که باید به توافق سیاسی دست پیدا کنند. این مدل تقسیم قدرت پاسخی است به انتقاداتی که **بنیاد آندیشه** مشرووعیت دولت را زیر سؤال می‌برند و این اتهام وجود دارد که گروه حاکم دیگران را به حاشیه قرار داده است. این مکانیسم‌ها به خاطر این طراحی می‌شوند که باعث خلق برابری سیاسی شوند تا به نارضایتی‌های که از ناحیهٔ نابرابری ساختاری در قبال هویت‌ها و عدم توازن در تخصیص منابع بوجود می‌آید رسیدگی شود. در صورتی که به این نارضایتی‌ها رسیدگی نشود، زمینهٔ وقوع منازعه فراهم می‌شود. این مدل تقسیم قدرت در واقع جوهر قدرت را در جامعه تقسیم می‌کند و منجر به شکل‌گیری نهادهای سیاسی می‌شود که در آن گروه‌های رقیب (قومی) به صورت نرم به رقابت می‌پردازند. در قبال این مدل تقسیم قدرت این امیدواری وجود

دارد که نخبگان گروه‌های قومی زمینه‌های اجتماعی همزیستی را فراهم نمایند؛ اما در واقع این مدل تقسیم قدرت، منازعه را به شکل دیگری بازتولید می‌کند که در ساختارهای سیاسی و حقوقی خود را نمایان می‌سازد.

نظریه تغییر در چنین مدل تقسیم قدرت با وجود انسجام، خوش‌بینانه و آرمانی است. این امر ثابت شده است که چنین نظریه به سختی تطبیق خواهد شد. هرچند چنین مدل تقسیم قدرت به زودی باعث ختم منازعه می‌شود؛ اما کم‌تر این قابلیت را دارد که باعث خلق قرارداد اجتماعی شود. در واقع، این مدل تقسیم قدرت به تغییر شکل منازعه می‌شود. منازعه از میدان جنگ به درون نهادهای سیاسی مشترک منتقل می‌شود که می‌توان به آن فورمولیزه‌سازی عدم توافق سیاسی نام گذاشت (Bell and Pospisil, 2017: 576-93)؛ زیرا کارکرد نهادها بستگی به نقش میانجی‌گران دارد؛ حکومت به خاطر عدم توافق گروه‌ها به بن‌بست کشیده می‌شود و هویت گروه‌های قومی در اولین مرحله به عنوان بخشی از مشکل تبدیل می‌شود.

تجربه منفی از این عدم توافق سیاسی باعث انتقادات فمینیست‌ها در قبال تقسیم قدرت سیاسی شده است؛ زیرا در چنین مکانیسمی، تلاش روی موازنه گروه‌های قومی در قدرت سیاسی است و زنان به سختی می‌توانند در نهادها مشارکت داشته باشند (Roulston, 2000: 49-69). در چنین وضعیتی، زنان بازنده هستند و دوام چنین وضعیتی منجر به شکست اقتصادی و اجتماعی زنان می‌شود (Deiana, 2016: 99-114). علاوه بر این، دشمنان سابق که مجبور به تشکیل حکومت مشترک شده‌اند، در یکی از ساحات کلیدی باهم توافق دارند و آن عبارت است از اتخاذ رویکرد محافظه‌کارانه در قبال حقوق زنان مخصوصاً در عرصه تولید نسل (O'Rourke, 2013). در نتیجه چنین اتفاق نظر، زنان و اقلیت‌های جنسی با دشواری‌های زیادی روبه‌رو می‌شوند. در نهایت، عدم توافق سیاسی به شکل‌گیری محیطی منجر می‌شود که زنان نمی‌توانند راهبردهای مؤثری را برای تغییر وضعیت خود در پیش بگیرند (Cockburn, 2014: 342-62).

بنیاد اندیشه

از ناحیه فمینیست‌ها انتقادات برجسته و معتبری بر این مدل تقسیم قدرت وارد است. هیچ‌یک از طرف‌های منازعه به زنان کمک نمی‌کنند و هریک از طرف‌ها تلاش دارند که وضعیت را به نفع خود تغییر دهند. برای حل منازعه قومی ممکن است از روش تقسیم قدرت سیاسی یا جغرافیایی استفاده شود. زنان نمی‌توانند با چنین روشی مخالفت نمایند؛ زیرا این روش تنها راه ممکن برای صلح پایدار و برقراری آتش‌بس است. علاوه بر این، بر اساس این راهبرد، زنان به دسته‌های مختلف تقسیم می‌شوند؛ زیرا اگر چنین روش تقسیم قدرت پذیرفته نشود، زنان و گروه‌های حاشیه‌نشین و محروم دچار آسیب‌ها و محرومیت‌ها مضاعف خواهند شد؛ زیرا از یک طرف کل قوم آن‌ها محروم هستند و از

جانب دیگر زنان در میان محرومان محروم‌تر. اگر با این روش تقسیم قدرت مخالفت صورت بگیرد، ممکن است زنان گروه حاکم از این ناحیه نگرانی پیدا کنند که با از دست رفتن حاکمیت گروه‌شان، به محروم‌ترین قشر گروه محروم جامعه خود تبدیل شوند. بر اساس تقسیم قدرت ممکن است هر دو طرف منازعه امتیازاتی به دست بیاورند؛ اما این وضعیت زمانی برای زنان سودمند خواهند بود که آن‌ها قادر به شکل‌دهی فضای مشترک زنان بین گروه‌ها باشند تا به همکاری هم به مطالبات و خواسته‌های خود ادامه دهند.

پرسش این‌جا است که استراتژی کاربردی زنان برای مشارکت در تقسیم قدرت چیست؟ اولین راهبرد آن‌ها این است که به لحاظ محتوایی در توافق‌نامه تقسیم قدرت نفوذ داشته باشند. فرایند صلح این ظرفیت‌ها را در خود دارد که زنان در شکل‌دهی متن توافق‌نامه‌ها به شمول شرایط تقسیم قدرت دخل و تصرف داشته باشند. بر اساس طبقه‌بندی لیپهارت^۱ این موافقت‌نامه بسیار متنوع و در جزئیات خود بسیار متفاوت است. مهم‌ترین پرسش در قبال این موافقت‌نامه‌ها این است که آیا زنان در تقسیم قدرت سیاسی شامل هستند؟ یا این پرسش مطرح می‌شود که حضور زنان در نهادهای جدید که پس از امضای توافق صلح ایجاد می‌شوند، چگونه است؟ برخی از این موافقت‌نامه‌ها چنین قید و شرطی در باب زنان دارند. در توافق‌نامه صلح ایرلند شمالی زنان شمولیت دارند و هم‌چنان این موافقت‌نامه متعهد شده است که قوانین و نهادهای آینده مبتنی بر تساوی جنسیتی خواهد بود (موافقت‌نامه جمعه نیک/ بلغاست، ۱۹۹۸). در موافقت‌نامه بوروندی علاوه بر این که حضور هو توها و توتسی‌ها مشخص شده بود، به صورت مشخص ذکر شده بود که در بخش قانون‌گذاری چه تعداد زنان حضور داشته باشند (موافقت‌نامه صلح و آشتی آروشا/ بوروندی، ۲۰۰۰). به همین ترتیب، در تقسیم قدرت در سومالی علاوه بر این که بحث نمایندگان قبایل به صورت مشخص قید شده است، در توافق‌نامه قید شده است که در نهادهای سیاسی جدید باید حضور زنان ۳۰ درصد باشد (پروتکل پارلمان فدرال سومالی، ۲۰۱۲).

این تفاوت‌ها بازتاب‌دهنده قابلیت‌های متفاوت زنان در بسیج‌سازی، تفاوت سطح دسترسی به میز مذاکرات و حضور و غیاب میانجیگران بین‌المللی دارد که در قبال زنان رویکرد دوستانه دارند. به عنوان مثال: در ایرلند شمالی از مکانیسم رأی‌گیری استفاده شد و زنان مانند نمایندگان طرف‌های منازعه، در میز مذاکرات حضور داشتند (Waylen, 2014: 495-523; Molinari, 2007: 109-216). وقتی در تنظیم موافقت‌نامه‌های تقسیم قدرت بحث برابری مطرح باشد، در نتیجه تبعیض‌های فرقه‌ای، جنسیتی، نژادی و طبقاتی از بین می‌رود. در بوروندی سازمان‌های قدرتمند محلی، ساختارهایی که مورد حمایت زنان

1. Lijphart.

ملل متحد بودند و میانجیگران بین‌المللی در شکل‌دهی به موافقت‌نامه صلح نقش بازی کردند (<http://ceas.europa.eu>).

مطالعات نشان داده است که به‌کارگیری الگوی تقسیم قدرت بر اساس قومیت می‌تواند در خاتمه بخشیدن به خشونت و منازعه مؤثر باشد؛ اما این نوع توافقات کم‌تر به برابری سیاسی و حقوقی در جامعه می‌انجامد تا بر اساس آن تمامی انواع محرومیت از جامعه دور انداخته شود و از این‌رو لازم است راهبردهای جندر نیز در این الگوی تقسیم قدرت دخیل شود. برای در پیش‌گیری راه‌کار مؤثر لازم به نظر می‌رسد که در جریان مذاکرات تقسیم قدرت باید پیش‌بینی شود که چگونه می‌توان حضور زنان را تضمین کرد. با این ترفند می‌توان امیدوار بود که حقوق بشری زنان مورد حمایت قرار خواهد گرفت. استراتژی کاربردی دیگر است که در هر بازه زمانی مشخص بازنگری توافق‌نامه و مشورت با زنان مطرح بحث باشد.

در مرحله اجرایی کردن توافقات انجمنی در باب تقسیم قدرت زنان با چالش‌های مهم روبه‌رو می‌شوند؛ زیرا دسترسی عملی به مسئله برابری دشوار است. زنان به جای مخالفت با چنین ترتیباتی، باید تلاش کنند که نظر به دلایل ذیل خود را در متن چنین توافقاتی قرار بدهند.

اولاً، از آن‌جا که طرف‌های منازعه شدیداً نیازمند توافق صلح هستند، تعهد به برابری سیاسی به ندرت در قلب چنین توافقات انجمنی قرار می‌گیرد؛ اما به جای آن معمولاً این جمله قید می‌شود که تمامی طرف‌های درگیر در منازعه باید برابری همگان را قبول نمایند. اغلباً در چنین ترتیباتی تلاش می‌شود که دولت بیرون از مالکیت یک گروه و متعلق به همه دانسته شود که این امر فرصتی می‌شود برای گروه‌های محروم و حاشیه‌نشین که خود را وارد توافق‌نامه نموده و به دنبال برابری سیاسی باشند. به عنوان مثال: امضای توافق‌نامه دولت نپال با مائوئیست‌ها نه تنها دربرگیرنده خواسته‌های مائوئیست‌ها بود؛ بلکه این تجدید ساختار دولت فرصتی شد تا چالش‌های طبقاتی، قومی، منطقه‌ای و جنسیتی حل و فصل شود (www.peaceagreements.org). در توافق‌نامه صلح ایرلند شمالی برابری میان کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها تعهد شده بود؛ اما این تعهد باعث آن شد که اشکال دیگر برابری مانند برابری زنان و مردان نیز مدنظر قرار بگیرد.

ثانیاً، عدم توافق سیاسی فورمولیزه‌شده باعث وضعیت همیشه در حال تغییر و سیال می‌شود که به آن تحول دائمی یا بی‌ثباتی همیشگی گفته می‌شود. در این‌جا چند مثالی وجود دارد که لحظات خاص تغییر باعث به موجود آمدن فرصتی می‌شود که گروه‌های محروم می‌توانند به برابری دست پیدا کنند (Bell, 2017). این موضوع بسیار مهم است که زنان باید استراتژی داشته باشند که از این فرصت‌ها

استفاده نمایند.

ثالثاً، در توافق‌نامه‌ها از هنجارهای بین‌المللی نام برده می‌شود و طرف‌های درگیر خود را متعهد به آن می‌دانند و این فرصتی است که زنان می‌توانند از آن در فرایندهای داخلی (برابری) استفاده نمایند (O'Rourke, 2013). استفاده از آجنداهای صلح و امنیت و زنان ملل متحد می‌تواند برای تغییرات داخلی نیز کاربرد داشته باشد؛ زیرا زنان از این طریق می‌توانند دست به بسیج برنامه اقدام ملی بزنند. هنجارهای بین‌المللی و قدرت و نفوذ زنان هر دو از ابزاری است که می‌توانند برابری جنسیتی در توافق‌نامه‌های صلح را تأمین نمایند. سرانجام بسیاری از ترتیبات تقسیم قدرت سیاسی سهمیه‌بندی کرسی‌های متعلق به زنان است. حتی در مواردی که سهمیه زنان در توافق صلح ذکر نشده است، بازهم به صورت معمولی سهمی را برای زنان قائل شده‌اند (www.unwomen.org; Bush, 2011: 102-27). سهمیه‌بندی بخشی از طرح انتخاباتی است که می‌تواند کمبودات توافق‌نامه صلح در عرصه نمایندگی زنان را مداوم و برطرف نماید.

به طور خلاصه، زنان به دنبال آن هستند که در طرح تقسیم قدرت سهم باشند و برای این منظور چند استراتژی در دست دارند. بنا و اساس راهبرد زنان این است که طرف‌های منازعه و میانجیگران را ترغیب نماید که حضور آنان برای برآیند طرح تقسیم قدرت حیاتی است. میانجیگران باید ترغیب شوند که در طرح تقسیم قدرت نه تنها به دنبال صلح منفی (نبود جنگ) و پایدار باشند؛ بلکه زمینه توسعه سیاسی، اقتصادی-اجتماعی را نیز فراهم نمایند. تنها از این طریق این امکان وجود دارد که منافع و حقوق حیاتی گروه‌های غیر منسلک (بی‌طرف در جنگ) مانند زنان تأمین شود.

۵. چالش‌ها و فرصت‌های الگوی تقسیم قدرت با بومیان

دومین مدل تقسیم قدرت این است که دولت مرکزی با بومیان یا اقلیت‌های ملی بخشی از قدرت را تقسیم می‌کنند که هدف آن توسعه ساختارهای حکومت محلی یا منطقه‌ای است. این توافق‌نامه‌ها پس از منازعه حکومت مرکزی با بومیان یا اقلیت‌های ملی به امضا می‌رسد. در بنگلادش توافق‌نامه چیتاگونگ هیلز ترکت^۱، در هند توافق‌نامه‌های بودولند^۲، ناگالند^۳ و دارجیلینگ^۴، در گواتمالا و مکزیکو توافق‌نامه چیپاس^۵ از این دست هستند. شبیه این‌ها، توافق‌نامه‌های تقسیم قدرت میان دولت مرکزی

1. Chittagong Hills Tract.
2. Bodoland.
3. Nagaland.
4. Darjeeling.
5. Chiapas.

و گروه‌های مسلح در ۱۹۹۰ و ۲۰۱۶ در کلمبیا نیز به امضا رسیده است. این مدل تقسیم قدرت جغرافیایی در قالب رژیم‌های خودمختار یا ساختار حکومت خودگردان به منظور پایان بخشیدن به منازعه یا کاهش تأثیرات آن بر مردم بومی، به اجرا گذاشته می‌شود. این مکانیسم حل منازعه در دولت‌های متمرکز می‌تواند به مثابه مکانیسم باز توزیع منابع اقتصادی و اجتماعی تلقی شود. برخلاف مدل قبلی تقسیم قدرت (الگوی قومی)، در این مدل تقسیم قدرت، بسیاری از بخش‌های دولت مرکزی دست‌نخورده و ثابت باقی می‌ماند.

این مدل تقسیم قدرت سیاسی در سطح محلی عناصر و ویژگی‌های مشخص خود را دارد. گاهی اتفاق می‌افتد که در چنین ترتیبی، بحث جندر و حضور زنان نیز مطرح شود. به عنوان مثال: در توافق‌نامه بنگلادش علاوه بر این که شروطی در باب حکومت قبیله‌ای مطرح شده است، تعدادی از کرسی‌های مشخص برای افراد غیر قبیله‌ای و زنان نیز در نظر گرفته شده است (ماده چهارم چیتاگونگ هیلز ترک، ۱۹۹۷). در چنین توافق‌نامه‌هایی اگر حضور زنان به عنوان یک شرط مطرح می‌شود، این امر در نتیجه تلاش‌های جنبش‌های زنان بومی است که گاهی حمایت بیرونی را نیز به همراه دارد؛ زیرا این نگرانی وجود دارد که فرهنگ سنتی ممکن تبعیض مضاعف را علیه زنان اعمال نماید.

این نوع تقسیم قدرت دربردارنده چالش‌ها و فرصت‌ها برای زنان است. مهم‌ترین چالش این است که خودمختاری محلی ممکن است به اولویت‌بخشی به قوانین محلی مانند رهبری سنتی، عرف و عادات منجر شود که در قبال زنان رویکرد بی‌طرفانه ندارد. ممکن است تأکید روی رهبری محلی منجر به این شود که حقوق زنان به عنوان یک مسئله محلی تلقی شود. وقتی قدرت دولت مرکزی در مناطق محلی کاهش پیدا کند، حکومت مرکزی دیگر قادر نخواهد بود که به لحاظ سیاسی یا حقوقی درباره حقوق زنان دخل و تصرفی داشته باشد. یا به عبارت دیگر، حکومت قادر به حمایت از حقوق بشری زنان نخواهد بود؛ زیرا در آن مناطق کنترل ندارد و به لحاظ سیاسی این امکان وجود ندارد که دولت مرکزی به بهانه حمایت از حقوق بشر دوباره آن مناطق را تحت کنترل در بیاورد. در حالی که خودمختاری وسیع به مناطق داده شود، حتی جامعه بین‌المللی نمی‌تواند دولت مرکزی را در قبال مسئله حقوق بشر مسئول بداند.

دومین چالش در این نوع تقسیم قدرت، اجرایی کردن سهمیه جندر در کنار سایر سهمیه‌بندی‌ها است؛ زیرا حکومت محلی به ساختار و رهبری سنتی گرایش دارد. تجربه سومالی نشان داده است که رعایت سهمیه جندر در کنار سهمیه قبایل مسئله دشوار و پیچیده است. مخصوصاً زمانی که زنان از درون سایر گروه‌های قومی به نمایندگی زنان محلی انتخاب شوند، آنگاه نفوذ زنان بیش از پیش کاهش پیدا می‌کند (Rayale, 2015). علاوه بر آن، وقتی سهمیه‌بندی شدید بر اساس هویت مدنظر باشد، تمامی

مقام‌ها و منصب‌ها سیاسی تلقی می‌شوند و در این صورت بخش‌های کمی باقی می‌ماند که برای زنان توصیه می‌شود و مورد بنگلادش بهترین نمونه است.

آخرین چالش در مدل تقسیم قدرت، خودمختاری بومیان است که دولت با توجه به چنین موافقت‌نامه‌هایی نمی‌تواند اولویت‌های اقتصادی-اجتماعی خود را تعقیب نموده، باعث تغییرات در این حوزه‌ها شود. دولت محلی خود قادر به این کار نمی‌شود؛ زیرا منابع ملی از مجرای دولت مرکزی جاری می‌شود که به راحتی چنین کاری نمی‌کند. هدف اصلی تقسیم قدرت این چنینی، رسیدگی به نارضایتی اقلیت‌های ملی است؛ از این رو، تلاش‌ها برای بهبود وضعیت زنان چندان مؤثر واقع نمی‌شود. تلاش‌هایی که در نپال و گواتمالا به منظور واگذارسازی قدرت به حکومت‌های محلی صورت گرفته است، به اصلاح قانون اساسی منجر شده؛ اما به اهداف اصلی دست نیافته‌اند. حتی در کشورهایی که ترتیبات تقسیم قدرت بر اساس خودگردانی بومیان اجرایی هم شده است، بازهم مسئله محرومیت و حاشیه‌نشینی حل نشده است؛ زیرا کنترل منابع ملی در اختیار دولت مرکزی است. بر زنان است که تلاش نمایند تا خود را در این توافقنامه‌ها دخیل بسازند و به دنبال متحدانی باشند که هرگاه در اجرایی‌سازی موافقت‌نامه با مشکل روبه‌رو شدند، از آن‌ها حمایت کنند.

۶. چالش‌ها و فرصت‌های تقسیم قدرت بر اساس الگوی حکومت انتقالی

هدف این مدل تقسیم قدرت، قطع فوری منازعه و زمینه‌سازی برای فرایندهای توافقات سیاسی از طریق انتخابات است. وقتی ترتیبات حکومت انتقالی روی دست گرفته می‌شود، معنایش این است که باید منازعه ختم شود و ساختارهای حکومت جدید شکل بگیرد. این ساختار جدید به دنبال برگزاری انتخابات و ایجاد قانون اساسی جدید است. این مدل زمانی مؤثر خواهد بود که طرف‌های منازعه به این نتیجه برسند که افراد بی‌طرف بیایند و از طریق حکومت انتقالی زمینه برقراری دموکراسی را فراهم نمایند. این مدل تقسیم قدرت سیاسی در برخی کشورهای آفریقایی پس از آن به کار گرفته شد که کودتا، جنگ یا عدم پذیرش انتخابات موجب به‌هم‌خوردن نظم سیاسی در این کشورها شد. کشورهایی که در آفریقا شاهد این مدل تقسیم قدرت سیاسی بوده‌اند، عبارتند از سیرالئون، لیبیا، کنیا و زیمبابوه. سومالی و سودان جنوبی از جمله کشورهایی هستند که قادر به ایجاد دولت مرکزی مؤثر نشدند و از این رو آن‌ها نیز به این مدل تقسیم قدرت سیاسی روی آوردند. در خاورمیانه برای یمن و سوریه (طرح ژنوا) نیز این مدل تقسیم قدرت اندیشیده شده است. کامبوج و نپال از کشورهای آسیایی است که تا حدودی از این مدل استفاده کرده‌اند. در این مدل تقسیم قدرت کم‌تر اتفاق می‌افتد که زنان در آن حضور داشته باشند؛ زیرا بازیگران نظامی تمایلی ندارند که زنان را در این روند شامل بسازند.

در این مدل تقسیم قدرت زمانی حضور زنان در فرایند صلح و دولت‌سازی مسجل می‌شود، که روند حالت بین‌المللی به خود بگیرد و برای تغییر رژیم موجود از قوه قهریه بین‌المللی استفاده شود تا زمینه دولت‌سازی جدید فراهم شود. کوزوو، افغانستان و عراق از نمونه‌های دولت انتقالی هستند که دولت در اثر دخالت بازیگران بین‌المللی ایجاد شده‌اند (Bonn Agreement, 2001). برای این که حضور زنان در تقسیم قدرت بر اساس مدل انتقالی مسجل شود، معیار خاص وجود ندارد؛ اما بازیگران بین‌المللی با بهانه قرار دادن حضور زنان می‌توانند ورود خود به منازعه را توجیه نمایند. هر چند شمولیت زنان در حکومت انتقالی یک امر مثبت تلقی می‌شود؛ اما اجرایی کردن چنین هدفی خالی از چالش نیست. وقتی چنین روندی (حکومت انتقالی) در اثر دخالت جامعه بین‌المللی شکل گرفته باشد، روند حضور زنان به شکل طبیعی (از پایین به بالا) نخواهد بود و در چنین حالتی این پرسش مطرح می‌شود که آیا زنانی که در روند دخیل شده‌اند، می‌توانند از زنان کل کشور نمایندگی کنند (Gambale, 2016). حضور زنان در چنین وضعیتی به معنای آن است که ایشان از نیروهای سیاسی داخلی نمایندگی نمی‌کنند؛ بلکه در اثر حمایت جامعه بین‌المللی وارد این فرایند شده‌اند. حتی اگر زنان حضور هم داشته باشند، به عنوان بازیگران غیر مسلح در نظر گرفته می‌شود و در این صورت آن‌ها جدی گرفته نمی‌شوند و در حاشیه مذاکرات واقعی قرار می‌گیرند.

بر اساس نظریه تغییر، تقسیم قدرت بر مبنای حکومت انتقالی، تقسیم شدن قدرت میان گروه‌های رقیب است که هیچ گروه نمی‌تواند قدرت تام را در اختیار بگیرد و امنیت دیگران را به خطر بیندازد (Papagianni, 2008: 42). نظریه حکومت انتقالی از آن‌جا ناشی می‌شود که در نبود یک چهارچوب مشخص، طرف‌های درگیر منازعه نمی‌توانند روی بیرون‌رفت از آن وضعیت کار نمایند. قبل از روی کار آمدن حکومت انتقالی، یکی از طرف‌های منازعه به عنوان بازیگران نامشروع و غیر قانونی تلقی می‌شود که گویا مانع برقراری رژیم دموکراتیک است. وقتی کارشيوه انتقالی در اثر حمایت جامعه بین‌المللی شکل بگیرد، این امکان به وجود می‌آید که بازیگر غیر مشروع از صحنه سیاسی کشور خارج شود. حکومت انتقالی مسئولیت پیشبرد فرایندهای پیچیده مانند خلع سلاح و ادغام مجدد جنگجویان سابق، بازگشت بی‌جاشدگان، آمادگی برای برگزاری انتخابات و مذاکره و آماده‌سازی قانون اساسی جدید را به عهده دارد. مهم‌تر از همه این که تمامی این فرایندها باید به عنوان بخشی از کلیت بزرگ به پیش برده شود نه جدا از هم. دشوارتر از همه این است که حکومت انتقالی باید میان بازیگران سیاسی این اجماع نظر را به وجود بیاورد که قدرت سیاسی کشور چگونه به دست آورده شود و چگونه به کار گرفته شود (مدیریت قدرت سیاسی)، چیزی که قبل از ایجاد حکومت انتقالی وجود نداشته است. نظریه تغییر از برخی جهات نواقص خود را دارد. یکی از مشکلات این نظریه این است که خواهان

توقف فوری خشونت است و بدون این که شرایط را در نظر بگیرد، خواهان جابه‌جایی حکومت انتقالی توسط حکومت دموکراتیک و قانونی است. این امر در ذات خود یک امیدواری و خوش‌بینی است تا برنامه‌ریزی برای انتقال قدرت از نظامیان و دیکتاتورها به نظام دموکراتیک. حکومت‌های انتقالی معمولاً بدون این که طرف‌های منازعه نیت کناره‌گیری از سیاست را داشته باشند یا به دنبال نظم دموکراتیک باشند، به منصفه اجرا گذاشته می‌شود.

شمولیت زنان در حکومت انتقالی نظر به چند دلیل برای آینده آن‌ها بسیار مهم است؛ زیرا حضور زنان در ترتیبات انتقالی و در اختیار داشتن قدرت باعث می‌شود که آن‌ها در انتخابات پیروز شوند و حضور مؤثر خود را در نهادها تثبیت نمایند. معمولاً مدت حکومت انتقالی بیش‌تر از آن چیزی که برنامه‌ریزی شده است، دوام می‌آورد و گاهی اوقات به مدت نامعلوم ادامه دارد و نهاد قانون‌گذاری در حکومت انتقالی بیش‌تر توافقی است و کم‌تر اتفاق می‌افتد که اعضای قانون‌گذاری از طریق انتخابات برگزیده شوند. چنان‌که پاپاگیانی^۱ در نوشته خود ادعا می‌کند که اداره انتقالی بیش از آن‌که برای حل منازعه باشد، به مثابه یک مجمع و نهادی است که اختلافات بزرگ را حل می‌کند و حل این اختلافات نیازمند میانجیگران است (همان، ص ۴۲). از این رو، شمولیت زنان در حکومت انتقالی به معنای شمولیت آنان در روند مذاکرات است.

ثانیاً، حضور زنان به لحاظ نمادین نیز اهمیت دارد. تقسیم قدرت وقتی بر اساس برندگی در انتخابات تعیین نشده باشد بلکه نمایندگان گروه‌ها بر اساس میل تفنگ خود در قدرت سهیم شده باشند، این امر پیام قوی را می‌رساند که اصلاحات بستگی به اراده این گروه‌ها دارد. گروه‌های ذی‌نفع که از حکومت انتقالی بیرون مانده‌اند، تلاش می‌کنند که پیش از انتخابات وارد صحنه سیاسی شوند و برای این کار خود آن‌ها به این متوسل می‌شوند که اداره جدید فاقد مشروعیت است و رهبری این گروه‌ها به عهده نخبگان دوران جنگ است (همان). وقتی این گروه‌های مسلح به اهداف خود دست پیدا می‌کنند، معنایش این است که زنان و دیگر گروه‌های غیر منسلک هنوز هم به حاشیه رانده می‌شوند (Verweijan, 2016).

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

استدلال مهم و راهبردی زنان این است که حکومت انتقالی را ساختار همه‌شمول تلقی نمایند و آن را صرفاً متعلق به گروه‌های مسلح ندانند. اگر همه گروه‌ها در چنین ساختاری حضور داشته باشند، این امر می‌تواند پایه و اساس مشروعیت آن شود و حتی می‌تواند با این مشروعیت مدت طولانی دوام بیاورد. این امر پرواضح است که مشارکت اجتماعی گروه‌های غیر از طرف‌های درگیر منازعه

1. Papagianni.

باعث می‌شود که چنین ترتیباتی مشروعیت پیدا نماید. گروه‌هایی که محور منازعه را تشکیل می‌دهند، در برابر مشارکت گسترده اجتماعی مقاومت خواهند کرد؛ زیرا ورود بازیگران دیگر باعث محدودیت قدرت آن‌ها خواهد شد و آن‌ها نمی‌توانند منافع آینده خود را به گونه دلخواه ترسیم نمایند.

مسئله مهم سوم برای زنان، حضور گسترده آن در روند اصلاحات دولت است. حکومت انتقالی یک فرصتی است که زمینه مشارکت گسترده‌تر فراهم می‌شود (Papagianni, 2008). هرچند موفقیت زنان در این روند بستگی به این دارد که آن‌ها می‌توانند در به ثمر رسیدن توافق سیاسی میان گروه‌های درگیر منازعه نقش سازنده بازی نمایند یا خیر. معمولاً برای حل منازعه حکومت انتقالی کوتاه‌مدت در نظر گرفته می‌شود و اگر دامنه منازعه بسیار گسترده باشد، آنگاه بازیگران بین‌المللی دست به کار می‌شوند و در قوام و دوام حکومت انتقالی نفوذ خواهند داشت. در حکومت انتقالی هرگاه طرف‌های منازعه در مورد طرح قانون اساسی جدید باهم اختلاف داشته باشند، در قالب حکومت انتقالی این اختلاف قابل حل نخواهد بود (Bell, 2016). هرگاه زنان در روند گفت‌وگوی ملی حضور داشته باشند، آن‌ها می‌توانند به نفع خود نقش بازی نمایند که بعداً این امکان در جاهای دیگر کم‌تر میسر خواهد شد (Planta et al, 2015). زنان برای تغییر نیازمند آن‌اند که باید برای مشارکت در روندهای صلح مایه بگذارند و اجازه ندهند که طرف‌های منازعه بدون دستیابی به توافق سیاسی خود را کنار بکشند؛ زیرا این امر باعث آغاز دور جدید منازعه خواهد شد. حتی اگر روند توافق سیاسی پیشرفت اندکی هم داشته باشد، باید ادامه یابد؛ زیرا زنان با این دستاورد اندک هم می‌توانند در سایر روندهای اجتماعی نقش بازی نمایند.

به طور خلاصه، باید گفت که در چنین مدل تقسیم قدرت، حضور زنان می‌تواند باعث شود که در موافقت‌نامه صلح تمامی چیزها با جزئیات به آن‌ها دیکته نشود؛ بلکه خود آن‌ها در ساختار حکومتی آینده نقش بازی نمایند. زنان باید در حکومت انتقالی نماینده‌شان را داشته باشند و این حضور به تنهایی کافی نیست؛ بلکه باید مطالبات خود را با جدیت مطرح کنند تا مبدا طرف‌های درگیر منازعه قواعد بازی را به سود خود استفاده نمایند. زنان باید روی این مسئله تأکید داشته باشند که حضور میانجیگران بین‌المللی برای حل منازعه از اهمیت خاص برخوردار است؛ زیرا تنها زمانی توافق جامع حاصل می‌شود که اکثریت اعضای جامعه در آن حضور داشته باشند. هرگاه یک ساختار فراگیر شکل بگیرد و آتش‌بس برقرار شود، زنان می‌توانند در حکومت انتقالی روی گفت‌وگوهای ملی، تشکیل مجلس قانون‌گذاری، اصلاحات گسترده در حکومت، مشارکت متنوع و فراگیر به شمول زنان تمرکز نمایند و آنگاه است که حکومت مشروعیت پیدا می‌کند.

۷. اذعان به پیچیدگی گونه‌شناسی

سنخ‌شناسی‌ای که در بالا ارائه شد، روی تقسیم قدرت سیاسی متمرکز است؛ زیرا در تمامی ترتیباتی که ارائه شد، پیچیدگی‌های تقسیم قدرت به چشم می‌خورد (Weller and Wolff, 2005). تقسیم قدرت بر اساس الگوی جغرافیایی اغلباً پیچیدگی‌های خاص خود را دارد و نیاز است که در قبال حقوق زنان در این مدل تقسیم قدرت با جزئیات توجه صورت بگیرد (Krook and Mackay, 2015: 129-46).

در بوروندی توافق‌نامه صلح آروشا ۲۰۰۰ به امضا رسید که این توافق‌نامه جامع بود و در آن چندین گروه قومی حضور داشتند و هر کدام از آن‌ها به صورت مشخص سهم خود را داشتند و زمینه مشارکت برای همگان فراهم شده بود. این توافق‌نامه توسط ۱۹ جناح به امضا رسید؛ اما این دو جناح اصلی بودند که در سال‌های بعدی زمینه به امضا رسیدن توافق‌نامه‌های بعدی را فراهم کردند. این توافق‌نامه‌های بعدی بود که به معاهده آروشا رویکرد انجمنی بخشید. در توافق‌نامه صلح ایرلند شمالی توافق صورت گرفته بود که تقسیم قدرت بر اساس رویکرد جغرافیایی اجرا شود؛ اما چنین چیزی نشد و در نهایت در این معاهده تجدیدنظر صورت گرفت که باید تقسیم قدرت بر اساس هویت مذهبی کاتولیک/ پروتستان صورت بگیرد. در واقع، در ۱۹۲۰ تلاش بر این بود که تقسیم قدرت بر اساس الگوی قومی صورت بگیرد؛ اما این تلاش شکست خورد که این شکست سنگ بنای منازعات و راه‌حل‌های بعدی شد (Jackson, 2003).

وقتی الگوی تقسیم قدرت در گذر زمان در حال تغییر باشد، روایت از منازعه و ریشه‌های آن تغییر خواهد کرد. وقتی وضعیت سیال باشد، آنگاه معنای حضور زنان در ترتیبات تقسیم قدرت نیز غیر قابل پیش‌بینی خواهد بود. زنان باید تلاش نمایند که در تقسیم قدرت سیاسی یا جغرافیایی سهم باشند و لو حکومت موقت روی کار می‌آید یا دائمی. وقتی الگوی تقسیم قدرت دائماً در حال تغییر است، معنای این امر آن است که هر تغییر برای زنان چالش‌های خود را دارد.

پیچیدگی حضور در تقسیم قدرت به معنای آن است که زنان و سازمان‌های حامی آن باید فهم واضح و روشن از ترتیبات تقسیم قدرت و معاهده صلح داشته باشند. حضور زنان در چنین ترتیباتی در برابری جنسیتی، عدالت انتقالی، قانون اساسی جدید و دیگر موضوعاتی که می‌توانند قدرت حکومت را کنترل نمایند، باعث شکل‌دادن به آینده جامعه می‌شود. نحوه تقسیم قدرت که در مرکز توافق طرف‌های درگیر منازعه قرار می‌گیرد، در واقع شکل‌دهنده تمامی اشکال مشارکت، شمولیت و دیگر اصلاحات نهادی است. اگر مشارکت و شمولیت به صورت گسترده باشد، در واقع منازعه برای همیشه خاموش خواهد شد و زنان نیازمند حمایت جدی‌اند تا در روند تقسیم قدرت حضور مؤثر

داشته باشند.

هرچند پرچالش و دشوار است؛ اما زنان باید برای طرف‌های درگیر منازعه تفهیم نمایند که حضور آنان چگونه می‌تواند به شکل ساختاری موجب توافق سیاسی شود. آن‌ها باید کوشش نمایند که ختم منازعه به قیمت پاداش دادن به گروه‌های مسلح تمام نشود. آن‌ها باید روی طرحی تقسیم قدرت به‌گونه‌ای کار کنند که تقسیم قدرت انگیزه برای پایان دادن به منازعه باشد. آن‌ها باید درک کنند که گاهی نظریه تغییر در اثر رقابت اهداف بین‌المللی و محلی ناکام باقی خواهد ماند. حضور زنان وقتی مؤثر خواهد بود که آن‌ها در نظام انتخاباتی، نمایندگی در تدوین قانون اساسی و مجلس ملی حضور تناسبی خود را تثبیت نموده باشند. این امر زمانی محقق می‌شود که در کنار سهمیه قومیت، باید سهمیه جنسیت نیز قید شود. جنبش‌های زنان بدون حمایت بیرونی به ندرت این قابلیت را دارند. رقابت آن‌ها برای شمولیت ممکن است به موفقیت یا شکست منجر شود. آن‌ها برای پیروزی نیاز دارند که استدلال‌شان برای طرف‌های منازعه چنین تفهیم شود که حضور زنان در روند تقسیم قدرت باعث ختم منازعه و مشروعیت‌بخشی به نظم جدید شده و آن را پایدار خواهد ساخت.

۸. نتیجه‌گیری

بررسی ادبیات طرح تقسیم قدرت نشان می‌دهد که این مسئله پیامدهای جنسیتی منفی به همراه دارد و بیش از همه زنان از تقسیم قدرت اثرپذیر هستند. نگاه مختصر به غرب این واقعیت را برملا می‌کند که تاکنون مدل کامل و بی‌عیب و نقص وجود نداشته است که به برابری سیاسی زنان منجر شود.

برای ورود زنان به روندهای صلح نیاز است که از استراتژی‌های مشخص استفاده شود تا امکان ورود آنان فراهم شود. در این مقاله استدلال نویسنده روی این مسئله متمرکز بوده است که کدام مدل تقسیم قدرت در حل منازعه چه کارکردهایی دارد. نویسنده بر این است که فهم چگونگی تقسیم قدرت سیاسی و کارکردهای روش حل منازعه باعث می‌شود زنان بتوانند راهبرد ورود به این روندها را به دست بیاورند. به جای این که تقسیم قدرت بیانشیه را مورد انتقاد صرف قرار بدهیم، بهتر است که راهبردهایی برای مداخله و ورود در این روندها روی دست گرفته شود تا زنان در طرح تقسیم قدرت و کارکردهای آن مشارکت مساویانه داشته باشند تا زمینه پیشرفت در زندگی عمومی فراهم شود.

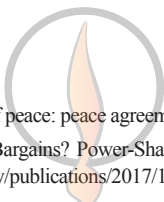
به‌طورکلی، محور بحث این مقاله تقسیم قدرت و مسائل مرتبط به منازعه است. وقتی در سطح جهانی مقایسه کنیم، درمی‌یابیم که مدل تقسیم قدرت انجمنی یا الگوی قومی تقسیم قدرت بیش‌تر خاستگاه اروپایی دارد؛ در حالی که در بقیه جهان مدل تقسیم قدرت حکومت انتقالی بیش‌تر رایج بوده است. هرگاه تحلیل جنسیتی صرفاً بر مدل تقسیم قدرت انجمنی یا قومی تمرکز نماید، در واقع بسیاری از نمونه‌های

تقسیم قدرت که در کشورهای توسعه‌نیافته اتفاق افتاده است، نادیده گرفته می‌شود. از جانب دیگر، این نوع تحلیل این خطر را به همراه دارد که صرفاً رویکرد انتقالی لیبرالیسم را در قبال تقسیم قدرت تکرار نماید. آن بخش از ادبیات تقسیم قدرت که رویکرد کمی به پیش گرفته‌اند، نگاه کلی و جهانی دارند؛ اما در این رهیافت چشم‌انداز واحد در باب این که چه چیزی تقسیم قدرت را شامل می‌شود، وجود ندارد. این رهیافت بر آن است که تمامی ترتیبات سیاسی را به عنوان یک کل در نظر بگیرد؛ صرف‌نظر از این که قدرت به شکل موقتی تقسیم شده است یا نظریه تغییر در کل روند دخیل است.

ادبیات به کار گرفته‌شده در این مقاله نشانگر آن است که میان رهیافت نظری و انجمنی تقسیم قدرت با مدل‌های کمی تقسیم قدرت تفاوت مهم وجود دارد. وقتی هر دو رهیافت مورد نظر باشند، در واقع تحلیل متوسط ارائه خواهد شد که در حقیقت پلی است میان رهیافت کمی و کیفی. وقتی مدل تقسیم قدرت انجمنی یا قومی را در نظر داشته باشیم، معنایش این است که انواع دیگر تقسیم قدرت مانند اداره انتقالی را نادیده گرفته‌ایم؛ اما مدل کمی با وجود این که تمامی اشکال تقسیم قدرت را مدنظر دارد؛ ولی میان ترتیبات تقسیم قدرت دائمی و موقتی، محلی و ملی تفاوت قائل نمی‌شود که در واقع، هر کدام این‌ها بخشی از نظریه تغییر را بازتاب می‌دهد. هر دو رهیافت بازتاب‌دهنده انواع مختلف تقسیم قدرت‌اند. فهم محرک‌های حل منازعه و روش‌های مختلف تقسیم قدرت، ما را قادر به درک این مسئله می‌سازد که چگونه میان تقسیم قدرت و صلح فراگیر پل بزنیم.

منابع

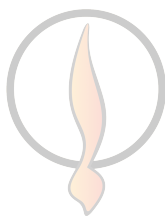
1. Bell, Christine (2008), *On the law of peace: peace agreements and the pacification*, Oxford University Press.
2. Bell, Christine (2015), *Unsettling Bargains? Power-Sharing and the Inclusion of Women*, available: <http://www.unwomen.org/en/digital-library/publications/2017/1/unsettling-bargains>.
3. Bell, Christine (2017), *Navigating Inclusion in Peace Settlements: Human Rights and the Creation of the Common Good*, London: British Academy.
4. Bell, Christine and Pospisil, Jan (2017), "Navigation Inclusion in Transitions from Conflict: The Formalized Political Unsettlement," *Journal of International Development* 29.
5. Bell, Christine and Zulueta-Fülscher, Kimana (2016), *Sequencing Peace Agreements and Constitutions in the Political Settlement Process*, International IDEA and Political Settlements Research Program: <http://www.idea.int>.
6. Bethke, Flix S. (2012), "The Consequence of Divide and Rule Politics in Africa of the Sahara," *Peace Economics, Peace Science and Public Policy* 18, no. 3.
7. Bush, Sarah Sunn (2011), "International Politics and the Spread of Quotas for Women in Legislatures," *International Organization* 65.
8. Byrne, Siobhan and McCulloch, Alison (2012), "Gender, Representation and Power-Sharing in Post-Conflict Institutions," *International Peacekeeping*, 19, no.5.



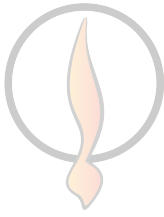
9. Cockburn, Cynthia (2014), "Exit from War: Syrian Women Learn from the Bosnian Women's Movement," *Interface: A Journal for and about Social Movements* 6, no. 1.
10. Dejana, Maria-Andriana (2016), "To Settle for a Gendered Peace: Spaces for Feminist Grassroots Mobilization in Northern Ireland and Bosnia-Herzegovina," *Citizenship Studies* 20, no. 1.
11. Gambale, Maria Louisa (2016), "How Women landed at the Syrian Peace Talks and What it All Means," available: <http://www.passblue.com>.
12. Gates, Scott; Graham, Benjamin A. T.; Lupu, Yonatan; Strand, Havard and Strom, Kaare W (2016), "Power-Sharing, Protection and Peace," *Journal of Politics* 78, no.2.
13. Harzell, Caroline and Hoddie, Matthew (2007), *Crafting Peace: Power-Sharing Institutions and the Negotiated Settlement of Civil Wars*: Pennsylvania State University Press.
14. http://eeas.europa.eu/archives/features/features-working-women/working-with-women/docs/2014-05-08_toolkit_promoting-womensparticipation-peace-neg_en.pdf.
15. https://assets.publishing.service.gov.uk/government/uploads/system/uploads/attachment_data/file/136652/agreement.pdf.
16. <https://peacemaker.un.org/nepal-comprehensiveagreement2006>.
17. https://peacemaker.un.org/sites/peacemaker.un.org/files/AF_011205_AgreementProvisionalArrangementsinAfghanistan%28en%29.pdf.
18. https://peacemaker.un.org/sites/peacemaker.un.org/files/BD_971202_Chittagong%20Hill%20Tracts%20Peace%20Accord.pdf.
19. https://peacemaker.un.org/sites/peacemaker.un.org/files/BI_000828_Arusha%20Peace%20and%20Reconciliation%20Agreement%20for%20Burundi.pdf.
20. https://peacemaker.un.org/sites/peacemaker.un.org/files/SO_120622_ProtocolFederalParliament.pdf.
21. <https://www.ohchr.org/Documents/ProfessionalInterest/ccpr.pdf>.
22. Jackson, Alvin (2003), *Home Rule: An Irish History 1800–2000*, Oxford University Press.
23. Krook, Mona Leda and Mackay, Fiona (2015), "Gendering Federalism: Institutions of Decentralization and Power-Sharing" in *Gender, Politics and Institutions: Towards a New Institutionalism*, London: Palgrave Macmillan.
24. Lijphart, Arend (1977), *Democracy in Plural Societies*, New Haven: Yale University Press.
25. McCrudden, Christopher and O'Leary, Brendan (2013), *Courts and Consociations: Human Rights versus Power-Sharing*, Oxford University Press.
26. Molinari, Véronique (2007), "Putting Women in the Picture: The Impact of the Northern Ireland Women's Coalition on Northern Irish Politics," *Persée* 32, no. 1.
27. O'Leary, Brendan (2005), "Debating Consociational Politics: Normative and Explanatory Arguments" in *From Power Sharing to Democracy*, Montreal: McGill-Queen's University Press.
28. O'Rourke, Catherine (2013), *Gender Politics in Transitional Justice*, London: Routledge.
29. Papagianni, Katia (), *Power Sharing Transitional Governments and the Role of Mediation*, Centre for Humanitarian Dialogue 42. Available: <https://osloforum.org>.
30. Planta, Karin and Prinz, Vanessa & Vimalarajah, Luxshi (2015), *Inclusivity in National Dialogues: Guaranteeing Social Integration or Preserving Old Hierarchies*, available: <http://www.berghoffoundation.org>.
31. Rayale, Siham (2015), *Somali Solutions: Creating Conditions for a Gender-Just Peace*, available: <https://www.oxfam.ca/sites/default/files/rr-somali-solutions-gender-justice.pdf>.
32. Roulston, Carmel (2000), "Democracy and The Challenge of Gender: New Visions, New Processes," in *Gender, Democracy and Inclusion in Northern Ireland*, London: Palgrave Macmillan.
33. Verweijan, Judith (2016), *Stable Instability: Political Settlement and Armed Groups in the Congo*, London and Edinburgh: Rift Valley Institute and Political Settlement Research Program: <http://www.politicalsettlements.org>.
34. Waylen, Georgina (2014), "A Seat at the Table—is it enough? Gender, Multi-Party Negotiations and Institu-

tional Design in South Africa and Northern Ireland,” Politics and Gender 10, no. 4.

35. Weller, Marc and Wolff, Stefan (2005), *Autonomy, Self-Governance and Conflict Resolution: Innovative Approaches to Institutional Design in Divided Societies*, London: Routledge.
36. Wheatley, Steven (2005), *Democracy, Minorities and International Law*: Cambridge University Press.
37. Wolff, Stefan (2011), *Post-Conflict State Building: The Debate on Institutional Choice*, *Third World Quarterly* 32, no.10.
38. www.hri.org.
39. www.peaceagreements.org.



بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴



بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴